

# فهرست مطالب

## اشعار

- ۹ به منتقدان کلیسای کاتولیک
- ۱۰ به آقای جرولآ
- ۱۱ به برخی دار و دسته‌های افراطی
- ۱۲ به نجیب‌زاده
- ۱۴ به خودم
- ۱۵ به آقای جیم - دال
- ۱۶ به فرزند تولد نیافته‌ام
- ۱۸ به جناب بآربری اسکوارتی
- ۱۹ به جناب کآدرزی
- ۲۰ خطاب به گروه خبر روزنامه‌ی (Officina)
- ۲۲ خطاب به فرانسه
- ۲۳ به پاپ اعظم

## اشعار سال‌های ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹

- ۲۸ به آقای خروچف
- ۲۹ خطاب به بیرقِ سرخ
- ۳۰ به نویسندگان و ادیبان معاصر
- ۳۱ به برتولوچی
- ۳۳ به جناب کوستآنزو
- ۳۴ به سرکار خانم تی‌ئا روزآ
- ۳۵ به آقای مریو لوتزی

- ۳۶ به کیآرا مونتی
- ۳۷ خطاب به ناقوس‌های شهر ارویه‌تو
- ۳۸ باز هم به جِرولاً
- ۳۹ به نجیب‌زاده بآربه رینی
- ۴۰ به نجیب‌زاده‌گانِ باشگاه شکارچیان
- ۴۱ به انتشارات بُن‌بیآنی
- ۴۲ خطاب به وطن‌ام
- ۴۴ خطاب به شب‌چی سرگردان

### سروده‌های غیر اجتماعی (آوریل ۱۹۶۰)

- ۴۸ عکس‌العمل مُدپرستی
- ۵۳ خطاب به خورشید

### در مرگ رئالیسم

- ۶۰ تراشه‌هایی از مرگ
- ۶۵ در برآشفته‌گی و طغیان

### یادداشت‌ها

- ۷۴ ایدئولوژی فاشیسم از نظر پازولینی

### گفتگو

- ۸۰ با پیر پائو پازولینی



LIFE

## به منتقدان کلیسای کاتولیک

خیلی وقت‌ها شاعر در درون خود احساس گناه می‌کند.  
خود را محکوم می‌کند.  
گا در بی‌عشقیِ خود، در عشق اغراق می‌کند،  
اغلب ساده‌گوییِ خود را شماتت و تنبیه می‌کند،  
زیرا  
نزهدت طلب و پرهیزگار،  
لطیف و شکننده و هم‌زمان سخت و اسکندرانی است.  
در تحلیل و نقدِ نشانه‌های موروثی،  
پایداری و دوامِ خود، بُرنده و قاطع است.  
در کنار آمدن با منطق و امید و آرزو،  
به شدت محتاط است.  
بدا به حال او! جای دمی دودلی، تأمل و درنگ نمی‌گذارد.  
چاره‌ای نیست جز تأییدش!

## به آقای جرولا

جناب جرولا، پس تو هم ملائقطی هستی! تو هم به  
دنبال فرم هستی و قالب پرستی!  
تا دیروز که در لشکر نیمچه شاعران بودی  
اما امروز بندناف قیود و صفت موصوفی کلمات را،  
به دنبال یکدیگر رَج می زنی و ریشه یابی می کنی،  
به شات دوربین های عکاسان و خبرنگارانِ مو را از  
ماست کش،  
حساس شده ای و  
حالا است که کشف کنی بداهه چه بلیداهه است!  
نشسته ای بی دلیلی تحریرهای من را که شاعرانه نیست.

## به برخی دار و دسته‌های افراطی

روان، وقار و منزلتِ عشرت‌های شبانه،  
تجددِ با پرستیژ، شیک و پیکِی،  
تیپ انگلیسی و ته‌لهجه‌ی پاقیزین!  
نظراتی افراطی و در عین حال غیرافراطی و لیبرال!  
ترحم و  
تعویض آرام آرام ترحم با منطق بی‌ترحم،  
زندگیتان مانند یک قمار از آغاز باخته است،  
اما جنتل‌منانه، سرفراز و خوش‌پوش  
درون شما، از خودکاوای طفره می‌رود  
این همان وجدان و شناختی‌ست که در خدمت نظام و  
سرمایه است.

## به نجیب‌زاده

اگر آفتاب برگردد یا بر نشیند،  
اگر شب طعم شب‌های آینده را داشته باشد،  
اگر بعد از ظهری باران خیز یادآورِ زمان‌های عاشقانه‌ای  
باشد،  
که هرگز واقعیت نداشته است،  
باز هم من، من بی‌طراوت‌ام  
چه در لذت بردن  
چه در رنج کشیدن.  
دیگر زندگی را برابر خود احساس نمی‌کنم...  
شاعر بودن وقت زیادی می‌خواهد  
ساعت‌های متمادی تنهایی، تنها راه این تنهایی‌ست،  
تنها چنین است که چیزی شکل می‌گیرد،  
که همان نیروست، نیروی به دست باد سپردن، خباثت،  
آزادی...

برای دادن طرحی و نقشی به هَرَج و مَرَج.  
من دیگر زمان زیادی ندارم  
به تقصیرِ مرگ، مرگی که در غروب شباب پا پیش  
می‌نهد،  
به تقصیرِ دنیای انسانی‌مان،  
که از گرسنگان نان را و از شاعر آرام‌اش را می‌رباید.



## به خودم

در این جهان پُر گناه، که می خَزَد و بی بها می کند،  
گناه آلوده ترین منم،  
عقیم و بی حاصل از تلخی ها.

## به آقای جیم - دال

غلام فلک زده که در نجاتِ سیب زمینی ترشی در سعی  
و چالشی!  
داری دستی دستی بازیِ توانا بودن را، به من واگذار  
می کنی:  
این بهانه‌ات به پیشیزی نمی‌ارزد!